

# «آموزش» تجارتي، «پرورش» موهوم!

نوشته: احمد بشیری

یادباد آن روزگاران، یاد روز و روزگاری که جوانی و جوانسالی ما را در خود فرود برد و ما را کم کم به سرزمین پرراز و رمز پیری کشاند. یاد شبها و روزهای فراموش نشدنی تحصیل در آموزشگاه و دانشگاه....

هر چند که من یکی، از آن هنگام و هنگامه‌هایش، کمتر خاطره خوشی بیاد دارم که اینک افسوس آن را بخورم و آرزو کنم که بسویم باز گردد ولی می‌توانم بگویم که آن دوران با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش، از یک جهت دلچسب و دوست‌داشتنی می‌نمود و آن، تحصیل از «کلاس شروع» تا «دانشگاه» بود.

دوران تحصیل، تقریباً همیشه برای همه، شیرین و بیادماندنی است ولی در مقام مقایسه با زمانهای مشابه، باید گفت آن چه که به نسل ما مربوط می‌شود، بهتر بود و لذت هستی و رنج نیستی، کمتر بر دلها و روانها سنگینی می‌کرد.

دبستان و دبیرستان گلستانی بود که گرچه گلهای گونه گون و رنگارنگی داشت، اما عرصه جلوه گری سوسن و سنبل نبود. گل‌ها همه به یک چشم نگریسته می‌شدند و مدرسه عرصه‌ای نبود که تفاوت طبقاتی، فقر و غنا، داشتن و نداشتن و سیر و گرسنه بودن مجال تجلی یابد. دست‌کم در مدرسه وضع چنین بود....

با بر آستان هر دبستان یا دبیرستانی می‌گذشتی دهها و گاه صدها دانش‌آموز را می‌دید که در هم می‌لولند. همگی یک دست و یکسان، جامه‌هایشان ساده و یک رنگ و یک دوخت: کت شکاری یقه راسته، با دکمه‌هایی از بالا تا پایین بسته و با پارچه‌ای سفید، دوخته شده بر پشت یقه؛ شلوار ساده و دمپا بر گردان از پارچه «وطنی» بافت کارخانه «کازرونی». پسر امیر و فقیر از هم باز شناخته نمی‌شد و نمی‌توانستی در میان آن همه نوجوان و جوان، دریایی که کدامیک فرزند خانواده‌ای دارا و بی‌نیاز است و کدام از خانواده‌ای نادر و نیازمند.

اگر دبستان و دبیرستان بود، برای جمع یکسان بود، و اگر کتاب و معلم بود برای همه بود و اگر نبود، برای هیچکس نبود!

قانون اساسی آن روز از «تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری...» نام برده بود و بر همین روش نیز رفتار می‌شد. در هیچ آموزشگاهی، با هیچ بهانه‌ای، از کسی پولی خواسته نمی‌شد و برای ادامه تحصیل، هیچ موردی برای کارشکنی، مانع‌تراشی، و تبعیض و دوگانگی در میان نبود.

بسیار پیش می‌آمد که آموزگار یا دبیری، هنگامی که درمی‌یافت دانش‌آموزانش در کنار درسشان ناتوانی‌هایی دارند، در ساعات غیررسمی «کلاس تقویتی» برگزار می‌کرد و به دانش‌آموزان ضعیف «درس فوق‌العاده» می‌داد که آن‌ها هم به هم‌کلاسان توانایی

خودشان برسند و برای این تلاش جداگانه از کسی مزدی نمی‌خواست اگر چه یک سپاسگزاری ساده باشد!

این ویژگی در آموزشگاههای دخترانه نیز دیده می‌شد: دختران با روپوش‌های «ارمک» ساده، بی‌پیرایه و آرایش، به آموزشگاه می‌آمدند و کسی بر دیگری برتری نداشت مگر بل‌بیشتری دانش و بینش.

اما امروز، دیگر از آن صفا و سادگی و بی‌پیرایگی اثری نیست و از «تحصیل رایگان» نامی آن‌هم جز روی صفحات قانون اساسی برده و دیده نمی‌شود: «آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح...» و «تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی... و تشویق محققان»

امروز، دیگر، تحصیل و تحقیق و تتبع و ابتکار، بخشی از «صنعت تجارت» شده است و «هر که را پول نه، حرفش مفت است»!

«سخن درست بگویم» دستگاه آموزش و پرورش کشور، یکسره فرزندان این آب و خاک را به حال خود رها کرده و با زبان بی‌زبانی، این واقعیت تلخ را در اندیشه همه جای داده است که: «هر کسی می‌تواند، جل خودش را از آب بیرون بکشد»!؟

یک زمستانی، در گوشه و کنسار کشور، آموزشگاههایی پا گرفته بود که نام «ملی» داشت و با آن‌که گردانندگان آن‌ها بسیار «دست به عصا» راه می‌رفتند و فشار و سنگینی فراوانی بر گردن مردم بار نمی‌شد، باز هر روز سروصداهایی در فضا می‌پیچید که مدارس ملی به آموزش و پرورش کشور زبان می‌رساند و استعداد‌های خوب ولی از نظر مالی کم توان را، از میدان بدر می‌کند.

اما امروز، اوضاع، با آن روزگاران فرق فراوان دارد و بقول معروف «از این حسن تا اون حسن، صد گز رسن» است.

با آن‌که «رایگان» بودن آموزش و پرورش «برای همه» و «در تمام سطوح»، از پیش‌بینی‌های مهم قانون اساسی کشور است، ولی عملاً در هیچ سطحی، حتی یک تکه گچ به رایگان در دسترس دانش‌آموز قرار نمی‌گیرد!

درست تر گفته شود، آموزش و پرورش کشور در این هنگام به بن‌بست کشیده و به مرز «صفر» رسیده است.

از دیدگاه «آموزش»، با همه سروصداهایی که پیرامون قضیه «سوادآموزی» در هر گوشه کشور گفته و شنیده می‌شود، ولی به گواهی آمارهای انتشار یافته از طرف خود دستگاه، افت تحصیلی دانش‌آموزان دبستانی و دبیرستانی چشمگیر است.

همین آمارها می‌گوید سطح آموزش دانشگاهی نیز هرچه می‌گذرد، پایین‌تر می‌آید.

این «افت‌ها» از کدام «افت‌ها» پدید آمده است؟ باید بررسی کرد و چگونگی را دریافت.

گرفتاری از آن‌جا زاده شده است که در حال حاضر «آموزش» کشور سریعاً به سوی «پولی شدن» پیش می‌رود و با این شیوه و آهنگ حرکت، پیش‌بینی می‌شود که در آینده‌ای نزدیک، داستان «کاست»‌ها و «طبقات ممتاز» دوران باستان تکرار شود و فرزند هیچ بی‌پولی، به هیچ آموزشگاهی راه نیابد و تحصیل تنها به کسانی اختصاص یابد که دارای «مال و خواسته» باشند و فرزندان کسانی که پول ندارند، بروند گاو و گوسفند پولدارها را بچرانند!

«آفت» دبستانها و دبیرستانهای تجارتي که به آن‌ها اصطلاحاً «غیرانتفاعی» گفته می‌شود (و به حقیقت که وجود آن‌ها برای آینده این کشور هیچ جنبه «انتفاعی» ندارد!) مانده «خوره» به جان آموزش ابتدائی و دبیرستانی (و دانشگاهی) کشور افتاده است و با رشد سرطانی خودش، در آینده‌ای نه چندان دور، کمترین خوش‌بینی‌هایی را که درباره رشد تحصیلی فرزندان ایرانی در ذهن داریم، خواهد بلعید.

مرز آموزشگاههای «دولتی» و «تجارتي» رفته رفته در حال نازک شدن و نابود شدن است چندانکه می‌توان گفت هم‌اکنون نیز، آموزشگاه «دولتی» در کشور وجود ندارد زیرا که همین مدارس دولتی کنونی هم، آن‌قدر برای اولیاء دانش‌آموزان خرج‌تراشی می‌کنند و به بهانه‌های گوناگون از آنان پول می‌گیرند که دور نیست خانواده‌های کم‌توان، «عطای» درس خواندن فرزندانشان را به «لقای» دستگاه آموزش و پرورش کشور ببخشند!

تجارخانه‌های کوچک یا بزرگی که به نام «غیرانتفاعی» به طور روزافزونی، مانند قارچ سر از زمین برمی‌آورد و تحصیل را با بهای گزاف و بصورت «ظرفه‌ای» در حلقوم نیاوگان و نوجوانان این کشور می‌چکاند، نه تنها در کمین «داروندار» خانواده‌ها و بویژه «دست به دهن»‌ها نشسته است، که یکی از بزرگترین عوامل افسردگی و سقوط روحی جوانان ما است!

اینها، با درآمدهای سرشاری که از برکت ناچاری و فشار عاطفی اولیاء دانش‌آموزان به چنگ می‌آورند، بهترین آموزگاران و دبیران را، در هر جا که باشند، بسوی مؤسسه خودشان می‌کشاند و به خدمت می‌گیرند و یک مشت معلم خسته و سرخورده را، برای دانش‌آموزان دست‌تنگ و کم‌بغل برجای می‌گذارند که بدبختانه همین عده نیز، برای آن‌که از همگان پیروز خودشان واپس نمانند، به تازگی با ترفندهایی، دانش‌آموزان را به سوی کلاسهای «خصوصی» خودشان راهنمایی می‌کنند و «از اینجای بی‌توان برد که چه آشوبی است در دریا»؟! تصور بکنید در یک کوچه، محله، خیابان دو نفر دانش‌آموز را که یکی تیزهوش و با استعداد است و فرزند یک خانواده بی‌چیز و دیگری کودن و کندذهن و وابسته به خانواده‌ای توانگر.

اولی با امکانات مالی خانوادگی، به سوی آموزشگاه «غیرانتفاعی» روانه می‌شود و با «زور پول»

خودش را از آب و گل بیرون می‌کشد ولی دومی ناچار است روانه آموزشگاه‌های عادی شود ولی چون آموزشگاه توانائی شکوفانیدن استعدادهای او را ندارد، سرانجام، اگر دلسرد و افسرده نشود و ترک تحصیل نکند، با شرایطی فارغ‌التحصیل می‌شود که برای هر پله پیشرفت علمی، با هزار مشکل روبرو می‌گردد.

این دوگانگی اجباری و ساختگی، در روحیه دو جوان، دوائر وضعی شگرف باقی می‌گذارد: جوان اول که با اتکاء به پول و امکاناتش «معدل» آورده است شاد و سرخوش، مدارج تحصیلی بالاتر را می‌پیماید ولی جوان دیگر که از نبود امکانات آموزشگاهی، به پیشرفت لازم نایل نشده است، سرخورده و نومید، به زمین و زمان بدبین و کین‌توز می‌شود و جامعه‌شناسان باید پاسخ دهند که از این دوگونه طرز تفکر و برخورد با مسائل آموزشی، چه زیانها به بار خواهد آمد؟!.

همین حالت را می‌توان تعمیم داد به دانشگاهها و مدارس عالی کشور که دست‌کم از دبستانها و دبیرستانها ندارند. از کیفیت بسیار بد کتابهای درسی فراهم شده، مطالب کم‌مایه، تاریخ مخدوش و مسخ شده و... و... بهتر است چیزی نگوییم زیرا که می‌ترسم «مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

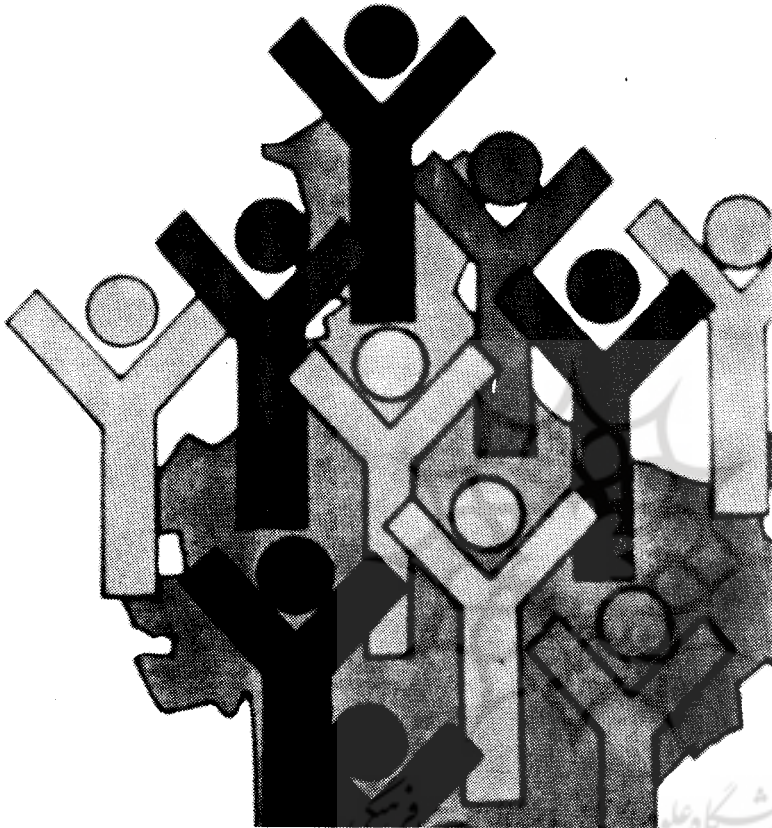
دورنمای «پرورش» جوانان، از این هم دردناکتر و ترساننده‌تر است. جوانان ما را «بی‌هویتی»، «لابالی‌گری» و دهها بیماری اجتماعی دیگر تهدید می‌کند و کسی درصد چاره‌جویی و چاره‌گری نیست.

بازار «پسوج‌گرانی» و روی آوری به شیوه‌های بی‌ارزش زندگی جوانان برخی از ملل جهان، هر روز در میان جوانان ما، رونق بیشتری می‌گیرد و شمار گروههای گوناگون با نام‌های عجیب و غریب مانند «پانک»، «رپ»، «هدی متال»، «پینک فلوید» و... با پندارها و باورهای پلید و پلشت و گمراه‌کننده، هر روز بیشتر می‌شود و نقطه‌های خالی زندگی جوانان ما را مبدل به «چاله‌های سیاه» می‌کند و آن‌ها را به ورطه‌ی ترسناک «از خود بیگانگی» می‌کشاند.

هنگامی که نوجوانی ناشتائیش را با پنیر دانمارکی، کره هلندی، چای سیلانی، شکر کویانی، مربای استرالیایی، نان تهیه شده از گندم و آرد آمریکایی و... ناهارش را با برنج تایلندی - گوشت نیوزیلندی - پیاز هندی - روغن ترکیه‌ای - باروبنشن... و شامش را نیز به همین چگونگی می‌خورد و از انواع «اجق و جق» لباسهای کره‌ای، برمه‌ای، چینی، هنگ‌کونگی و... می‌پوشد و در بستری فراهم شده از پنبه مصری، ترکمنستانی، تاجیکستانی و... می‌خوابد و اتومبیل ژاپنی سوار می‌شود و موزیک «جاز» آمریکایی با دستگاه سنگاپوری گوش می‌کند و بر کتیبه نام خیابانهای نامهای غیرایرانی را می‌بیند ولی از نام بزرگان و ناموران ملی و میهنی خودش کمتر اثری به چشمش می‌رسد، و در حالی که این و آن پیوسته در گوشش زمزمه می‌کند که اگر می‌خواهد خوشبخت بشود و «کار» و «تحصیل» برایش فراهم گردد، هرچه زودتر به ژاپن برود یا بکوشد تا ویزای هلند بگیرد، از چنین جوانی «طمع صبر و دل و

هوش» داشتن ساده‌اندیشی و خوش‌خیالی است و اینکه منتظر باشیم او، به فدای کشورش دلبستگی پیدا کند و مردی یا زنی «جدی» و کارآمد از آب درآید، اندیشه‌ای باطل و بیهوده است. با این حال و هوا، کوشیدن برای تغییر باورهای او و پایبند کردنش به سرزمین نیاکان و میهن‌پدران، کاری است در شمار سورمه به چشم کور کشیدن و شیور در گوش مرده دمیدن و خشت به دریا زدن و...!

در کجای دنیا ایستاده‌ایم؟ مردم نقاط دیگر جهان، برای پیشبرد آموزش و پرورش خودشان چه‌ها می‌کنند و ما، در چه حال و در چه کاریم؟ در حالی که دولت ظاهراً تلاش می‌کند تا با هزار تمهید مقدمه و تبلیغات، پیر و پستانال‌های کشور را باسواد کند، از سوی دیگر، محسوساً «مبارزه با باسوادی» در میان نونهالان و جوانان ما آغاز شده است و هر روز هم گسترده‌تر و جدی‌تر می‌شود؟ در واقع امر، دستگاه آموزش و پرورش کشور،



در حال حاضر، دستگاه آموزش و پرورش این کشور اگر نه بطور قطعی و رسمی، ولی در عمل خرجش از مردم جدا شده است و گردانندگان این دستگاه، نوباوگان، نوجوانان و جوانان کشور را در مقاطع آموزش و پرورش بحال خودشان رها کرده‌اند و این امری است که در کمتر جای دنیا سابقه دارد.

در حالی که اصول سوم و چهل‌وسوم قانون اساسی کشور، صریحاً دم از «آموزش و پرورش... برای همه» و «آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح...» و «تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی، اسلامی...» و تشویق محققان» می‌زند، این خواب‌زدگی و بی‌عملی و نعل وارونه زدن از دستگاه آموزش و پرورش و این کوشش بی‌وقفه در راه تعمیم «تجارتی» گردانیدن تحصیل دانش در کشور، جز کمر بستن به نابودی دانش و فرهنگ این مرز و بوم محمل معقول دیگری ندارد و جز از هم پاشیدگی پایه‌های علمی کشور در آینده نتیجه دیگری به بار نخواهد آورد.

نه تنها برای «آموزش» و «پرورش» فرزندان این آب و خاک، کاری مؤثر و چشمگیر نمی‌کند، بلکه با پیش گرفتن روش‌های کنونی، میان آنان تخم نفاق و کینه می‌پاشد و نسلی عقده‌نی و دژخو بار می‌آورد!!

اینها همگی دود بود، درمان چیست؟ درمان بهم ریختن و بازسازی اساسی دستگاه آموزش و پرورش کشور و بکارگماشتن گردانندگان کارآگاه، کارآمد، دلسوز و متعهد است تا نگذارند نسل امروز و نسل‌های فردا و پس‌فردا و... به سوی نابودی کشانیده شوند و برای این کشور آینده‌ای مبهم و روزی بی‌فردا را رقم بزنند. در این باره سخن بسیار و بسیاری می‌توان گفت ولی مجال گفتن از این بیشتر نیست. اگر عمری بود باز این رشته بحث را ادامه خواهیم داد.

گـر بـمـانـدیم زـنـده، بـر دوزیم  
جـامه‌ئی کـز فـراق چـاک شـده  
و رـبـمـردیم، عـذـر مـا بـپذیر  
ای بسا آرزو که خاک شده □